

درس دویست و هفتاد و هفتم: صوت ۲۸۹

کلام مرحوم حکیم بر استدلال اخباریین به عقل بر
وجوب احتیاط در شبهات (۶)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گفتیم که در طریقه انحلال علم اجمالی بنا بر فرمایش مرحوم آقای حکیم اشکال هست و طریقه ایشان این بود که انحلال علم اجمالی انحلال تکوینی نیست بلکه انحلال تعبدی و انحلال حکمی است. از آنجایی که معلوم بالاجمال نمی تواند به واسطه علم اجمالی منجز باشد چون منجز بر معلوم بالتفصیل قائم است که عبارت از همان علم تفصیلی به نجاست إناء متعین است بنابراین اگر همان معلوم بالتفصیل ما بخواهد به تنجز معلوم بالاجمال متنجز باشد لازمه اش اجتماع حکمین ممثلین در مورد واحد است. یعنی طرفین علم اجمالی واجب الاحتراز است؛ هم إناء متیقّن النجاسه و هم إناء مشکوک النجاسه به تنجز علم اجمالی، بنابراین علم اجمالی در طرف متقین موجب اجتماع حکمین ممثلین است؛ یعنی از یک طرف علم تفصیلی به نجاست این إناء، متیقّن و وجوب احتراز از این إناء

متیقّن است و از یک طرف علم اجمالی به وجوب احتراز از این إناء و از این إناء است **عن کلیهما** آن وقت نسبت به این إناء می شود اجتماع حکمین مماثلین بر مورد واحد. نسبت به این نه، این جداست اما نسبت به إناء می شود اجتماع حکمین مماثلین بالنسبه به مورد واحد...

تلمیذ: همان که اختلاف در نواهی داشته باشد؟

اشکال داشتن اجتماع حکمین متماثلین در

مورد واحد

استاد: فرق نمی کند، نفس اجتناب در اینجا هست، **يَجِبُ الاجْتِنَابُ عَنْ هَذَا** حالا به هر علتی می خواهد باشد، الآن اجتناب از این به خاطر نجاست واجب است و اجتناب از این به خاطر غصبیت واجب است بالأخره در اجتناب که فعل مکلف است تأثیر ندارد، فعل مکلف عبارت از اجتناب است یعنی به این دست نزدن، ما دوتا دست نزدن که نداریم. ما باید این را ترک کنیم، **ترک هذا الإِنَاءُ بِالْعِلْمِ التفصیلی بدیهی**، ترک این إناء به علم اجمالی دیگر برای چیست؟ این دیگر ترک ندارد ما دیگر ترک کردیم. ما هم ترکش کردیم و به این نباید دست

بزنیم، حالا دوباره شارع علاوه بر اینکه ما به این دست نمی‌زنیم می‌گوید که دوباره هم دست زن! اینکه نمی‌شود. دست زن، دست زن، ترک بکن، ترک بکن ترک بکن ترک بکن! یک دفعه ترک کردیم و دیگر معنا ندارد چون تحصیل حاصل است! اینجا است که می‌گویند که اجتماع حکمین متمثلین در مورد واحد اشکال دارد.

ساقط شدن علم اجمالی از تنجّز، نسبت به

مورد متیقّن

بنابراین نسبت به مورد متیقّن، علم اجمالی از تنجّز ساقط می‌شود. چرا؟ به جهت حکومت و ورود علم تفصیلی بر علم اجمالی، وقتی که ما علم تفصیلی در اینجا داریم این علم تفصیلی مانع برای تنجّز خودش ندارد زیرا نفس علم تفصیلی موجب تنجّز خواهد شد، مثلاً نجاستی است که انسان دارد می‌بیند و چیزی نمی‌تواند مانع و رادع از تنجّز علم تفصیلی بشود چون **العلم حجة بذاته** و وقتی که موضوع برای علم محقق شد، حکم هم به تبع آن موضوع محقق خواهد شد و در اینجا موضوع برای قضیه ما که واجب الاحتراز است عبارت از متیقّن النجاسة است

و وقتی که نجاست متیقّن شد حکم هم که احتراز است مترتب است. فرقی در اینجا نمی‌کند.

در مقابل عمل تفصیلی مانعی از تنجّز وجود ندارد و موضوع محقق است و وقتی موضوع محقق شد - این را ما داریم تقریر می‌کنیم یعنی ما داریم کلام ایشان را با این عبارت تقویت می‌کنیم - خوب حکم هم به تبع محقق می‌شود، این دیگر خیلی واضح است و اشکالی در مقابل این قضیه نیست.

عدم مقابله شک با علم در تنجّز

بحث راجع به آن علم اجمالی‌ای است که آن علم اجمالی مشکوک الانطباق **علی هذا الإناء** است و آن می‌شود مانع باشد و هیچ‌وقت شک نمی‌تواند از نقطه‌نظر تنجّز مقابله با علم کند یعنی از نقطه‌نظر تقویت علم بر شک، اگر چنانچه امر دائر بر تنجّز علم اجمالی یا تنجّز علم تفصیلی باشد علم تفصیلی مقدّم است چون در علم تفصیل موضوع محقق است ولی در علم اجمالی موضوع مشکوک است؛ **هذا مشکوک النجاسة، و هذا مشکوک النجاسة، و أحدهما متیقّن النجاسة**، أحدهما قابل انطباق بر این

است ولی أحدهما رفع شک نمی کند.

شما در اینجا به حال شک باقی هستید که آیا این

منطبق^{۲۸} علیه علم اجمالی هست یا نیست؟ ما در این

شک داریم، یقین که نداریم، علم اجمالی به نجاست

أحد الإنائین، مشکوک الانطباق علی هذا الإناء

است وقتی که مشکوک الانطباق شد، وجوب احتراز

بتّی از این إناء مشکوک است، أحدهما واجب

الاحتراز است منتها چون در مقابل علم اجمالی

حجت اقوا وجود ندارد، علم اجمالی در اینجا منجز

است. اگر در مقابل علم اجمالی حجت اقوایی وجود

داشت فرض کنید بیّنه می گوید که این إناء نجس

است بنابراین بر علم اجمالی حکومت می کند.

شهادت عدلین بر علم اجمالی راجح است. وقتی

مكلف علم پیدا بکند بر نجاست نفس إنائی که متعلق

علم اجمالی است یعنی مكلف به علم متأخّر از علم

اجمالی علم پیدا می کند بر اینکه این إناء نجس است

وقتی علم پیدا کرد خب این می آید علم اجمالی را

از بین می برد تکویناً رافع علم اجمالی است. یکی از

آن موارد هم علم تفصیلی به نجاست این إناء متیقّن

است، این از موارد رجحان و حکومت علم تفصیلی

بر آن علم اجمالی است که می‌آید مورد را از مورد شبهه خارج می‌کند و کنار می‌گذارد.

پس در اینجا علم تفصیلی مورد را از مورد علم اجمالی خارج می‌کند و می‌گوید که این **یَجِبُ** **الاحتراز** است پس موضوع محقق است.

بنابراین با وجود خروج مورد از علم اجمالی، اگر باز علم اجمالی بیاید و منجز همین باشد، نفس این اجتماع حکمین متماثلین است، حالا که خارج شد دیگر در اینجا بحثی نیست، این از تحت علم اجمالی بیرون آمد. اگر باز در اینجا مشمول احتراز بشود خوب اینکه محترز است و خارج شده است اما باز شارع بگوید که احتراز کن! نمی‌شود! مثلاً شارع بگوید که «**صَلِّ**» آن وقت شما که نماز را خواندید دوباره بگوید که «**صَلِّ**»! دو مرتبه که نمی‌شود؛ وقتی که احتراز از این مسلّم شد دوباره به علم اجمالی نمی‌شود شارع بگوید که باید احتراز محقق بشود. این کلام مرحوم آقای حکیم بود که در اینجا نسبت به قضیه با تقریب ما تقریباً قائل به انحلال حکمی شدند، نه انحلال تکوینی.

راجع به این مسئله عرض می‌شود که در این مسئله اجتماع علمین متمثلین یک اشکالی که پیش می‌آید این است که این اجتماع دو علم در صورتی باهم مزاحمت دارند که این مزاحمت در مورد اتفاق باشد، همان‌طور که در مورد عام و خاص مِنْ وجه می‌گوییم که **أَکَرَمُ الْعُلَمَاءِ**، بعد می‌گوییم که **لَا تَکَرُمُ الْفُسَّاقُ**؛ **أَکَرَمُ الْعُلَمَاءِ** از یک ناحیه عام است و عالم عادل و فاسق را شامل می‌شود که عام از دلیل نهی است، **لَا تَکَرُمُ الْفُسَّاقُ** عام است بر این دلیل از حیث اینکه فاسق عالم و فاسق غیر عالم را شامل می‌شود ماده افتراق آنها عالم عادل است، آن‌هم فاسق غیر عالم است این ماده، ماده افتراق است و ماده اجتماع آن عبارت از عالم فاسق است این ماده، ماده اجتماع و تصادم دلیلین است هم دلیل **أَکَرَمُ الْعُلَمَاءِ** در اینجا ناظر است و هم دلیل **لَا تَکَرُمُ الْفُسَّاقُ** در اینجا ناظر است این می‌شود ماده اجتماع و تصادم در اینجا است. وجه جمع چطوری است؟! وجه جمع به این است که نسبت به مورد واحد در آنجا هر دو ساقط می‌شوند و باید به ادله دیگر و مرجحات دیگر مراجعه کنیم که آیا دلیل **أَکَرَمُ الْعُلَمَاءِ** را ترجیح

بدهیم یا دلیل **لا تکرّم الفُسّاق** را در اینجا ترجیح
بدهیم؟! اما هرکدام در مورد خودشان بلامنازع
هستند یعنی **أکرم العلماء** در مورد عادل بلامنازع
است، **لا تکرّم الفُسّاق** در مورد فاسقِ غیرِ عالم
بلامنازع است، دیگر در آنجا که باهم دعوا ندارند.

وجه امتناع اجتماع حکمین متمثلین

در مانحن‌فیه در تقارن علم تفصیلی و علم
اجمالی باید بینیم که اجتماع حکمین متمثلین که
ممتنع است وجه امتناعش چیست؟ بر فرض که ما
اجتماع حکمین متمثلین را قبول کردیم، علت منع
اجتماع حکمین متمثلین در مورد نزاع است که
عبارت از این إناء است یعنی دلیل علم تفصیلی ناظر
بر احتراز از این إناء است، علم اجمالی در این مورد
ناظر بر احتراز از این إناء است، اجتماع علمین
موجب اجتماع حکمین متمثلین است و **هو ممتنع**
اما نسبت به این مورد چه علاقه‌ای دارد؟! **لا علاقة**

للعلم الإجمالی بهذا و لا للعلم التفصیلی علم
تفصیلی نسبت به این مورد چه دخل و علاقه‌ای
دارد؟! ارتباط ندارد، علم تفصیلی به این تعلق گرفته

است و از آن طرف علم اجمالی نسبت به این مورد بلامنازع است و منازعه‌ای ندارد.

در مورد مانحن فیه که عبارت از إناء متیقن است اختلاف است و در اینجا تعارض بین حکمین است اما در این مورد که تعارض بین حکمین نیست، اصلاً نه علم تفصیلی به این دخالت دارد و نه علم اجمالی در اینجا معارضی دارد! چرا علم اجمالی موجب احتراز از این نشود؟! این صحبت ما است، بنابراین علم اجمالی نسبت به احتراز از این، از باب أحد الإنائین سر جایش هست مثل دلیل نهی، مثل دلیل امر؛ **أَکَرَمُ الْعُلَمَاءِ** آمده است **لَا تَکْرَمُ الْفُسَّاقُ** هم آمده است، ما در مورد فاسق غیر عالم به **لَا تَکْرَمُ الْفُسَّاقُ** عمل می‌کنیم، ما در مورد **أَکَرَمُ الْعَالَمِ** به عالم عادل عمل می‌کنیم، در این مورد سکوت می‌کنیم و دست روی دست می‌گذاریم و توقف می‌کنیم تا اینکه أحدهما را بر دیگری ترجیح بدهیم، اگر نتوانستیم ترجیح بدهیم هردو ساقط می‌شوند و وقتی که ساقط شد باید وجوبِ اصل بشود اما نسبت به موارد **غیر متنازع فیها** چرا عمل نکنیم؟! آنجا مورد بدون بلامعارض می‌ماند. علم اجمالی ما که تکویناً

باقی است و وقتی شما به نفس مبارک رجوع کنید باز أحد الإنائین را متنجز می بینید، آن علم شما و علم تکوینی نفس شما که از بین نرفته است بلکه به حال خودش باقی است، وقتی که به حال خودش باقی باشد موضوع وقتی محقق بشود حکم هم به تبع محقق خواهد شد! **أحد الإنائین نجسٌ** بنابراین **يَجِبُ الاجتناب عن كليهما؛ عن هذا الإناء للعلم التفصيلي و عن هذا الإناء للعلم الإجمالي** چه اشکالی در اینجا پیش می آید؟!

تلمیذ: تعلق علم اجمالی به طرفین است و یک طرفش به علم تفصیلی خارج شد.

استاد: خارج باشد، اشکال ندارد. مقصود از علم اجمالی چیست؟ مقصود اجتناب از کلیهما است خب هم از این احتراز کردیم و هم از این احتراز کردیم! ما از علم اجمالی چه می خواهیم؟! مکلف نسبت به طرفین علم اجمالی احتراز کند، به هر دلیل می خواهد باشد! حالا این به دلیل علم تفصیلی احتراز کرده است، این هم به دلیل خودش، علم اجمالی نیست بیشتر از اینکه نمی خواهد!

تلمیذ: چون بر ما مورد مجهول و مشکوک است

برای این جبران نقصان که شک هست در اینجا به سبب علم تفصیلی این شک برطرف می‌شود.

استاد: ببینید شک برطرف می‌شود ولی علم اجمالی از بین نمی‌رود.

تلمیذ: وقتی شک رفت علم اجمالی هم منتفی می‌شود.

استاد: موضوع علم اجمالی نجاست أحد الطرفین است.

تلمیذ: بله.

استاد: من حالا یک چیزی به شما می‌گویم؛ اگر هردوی اینها نجس بودند، آیا وقتی هردوی اینها نجس هستند ما می‌توانیم بگوییم که أحدهما **متنجس**؟! اشکال ندارد که بگوییم: أحدهما **متنجس**؛ **هذا أو هذا** این اشکال ندارد، باینکه کلیهما متنجس ولی اطلاق أحدهما **متنجس** بلامانع است ولو اینکه کلیهما متنجس باشند یک وقتی یکی از این دو متنجس است **اطلاق کلیهما متنجسان** غلط است. یک وقتی هردو متنجس هستند، وقتی که هردو متنجس هستند چرا می‌گوییم که أحدهما **متنجس**؟! چه برسد به اینکه بگوییم که یکی نیست!

یعنی می‌دانیم قطعاً یک از این دو مورد نیست یعنی احتمال دارد این موردی باشد که مشکوک است؛ موضوع برای علم اجمالی ما محقق است و تا وقتی که این موضوع باقی است حکم هم باقی است، موضوع چیست؟! نجاست أحد الإنائین؛ نجاست أحد الإنائین مشکوکین را قبول داریم که یکی از دو إناء به نحو مشکوک نجس است الآن هم به حال خود باقی است.

تلمیذ: نه احتراز از أحد الإنائین المشکوکین.

استاد: الاحتراز عن کلّیهما به سبب نجاست

أحد الإنائین المشکوکین.

تلمیذ: خب یکی از مشکوکین خارج می‌شود؟

استاد: خارج بشود ولی باز نجاست أحد الإنائین

به حال خودش باقی است، یا این إناء نجس است یا این إناء نجس است.

تلمیذ: یا ندارد اینکه یقین است!

استاد: باشد اشکال ندارد من می‌گویم که بر فرض

که هر دو هم نجس بودند شما می‌توانستید بگویید.

تلمیذ: این هم حالا معلوم نیست بتوانیم عرفاً

بگوییم، چون شما می‌گویید: کلّیهما ...

استاد: اشکال ندارد مثلاً می‌گوییم که از این دو تا
نجس است یا فرض کنید دو نفر عالم هستند؛ هم
شما عالم هستید و هم جناب آقای شیخ... عالم
هستند. می‌گوییم که یکی از این دو تا عالم هستند، آیا
این غلط است باینکه هر دو عالم هستند؟! اثبات علم
برای این، نفی علم از دیگری که نمی‌کند ولو اینکه
کلیهما باشند.

تلمیذ: فرق می‌کند.

استاد: آقا این نفی ما ادا نمی‌کند. وقتی که به
شخصی می‌گوییم: أحدهما **عالمٌ** نمی‌خواهیم قضیه
را روشن کنیم و به خاطر دواعی نمی‌خواهیم بگوییم
که هر دو عالم هستند، خودش در اینجا به کلیهما
مراجعه می‌کند و به مطلوب می‌رسد درحالی‌که
هر دو عالم هستند. یک وقت منظور ما این است که
یکی عالم است و دیگری نیست این مورد بحث
برای علم اجمالی ما است، در مورد علم اجمالی
موضوع علم اجمالی این است که یکی از این دو إناء
نجس است و دیگری نجس نیست، بر فرض تیقن به
نجاست أحد الإنائین آیا موضوع علم اجمالی ما
از بین می‌رود؟! نه از بین نمی‌رود چون باز موضوع

هست أحد الإنائین نجس و الآخر مشکوک، باز به
حال خودش باقی است.

تلمیذ: ...

استاد: ببینید اگر علم تفصیلی ما متقدم بر علم
اجمالی بود یعنی اول علم تفصیلی داریم که این إناء
نجس است اصلاً کاری به این نداریم بعد از یک
ساعت علم اجمالی پیدا می‌کنیم که أحدهما نجس
است، این اشکال دارد یا ندارد؟

تلمیذ: ندارد.

استاد: تمام شد.

استاد: ما همین را می‌گوییم؛ منحل نمی‌شود
فرض کنید وقتی که علم اجمالی داریم که این الآن
نجس است بعد یک بچه می‌آید بول می‌کند و
نمی‌دانیم در این إناء بول کرده است یا در آن إناء بول
کرده است، الآن یک علم اجمالی جدید متولّد
می‌شود، چرا علم اجمالی متولّد می‌شود؟! چون
موضوع جدید دارد، موضوعش أحدهما است خب
أحدهما صادق است. چه فرق می‌کند که علم
اجمالی سابق باشد و علم تفصیلی متأخر باشد یا علم

تفصیلی سابق باشد علم اجمالی متأخر باشد؟!!

تلمیذ: ...

استاد: آن وقت دیگر در اینجا می توانیم بگوییم که

این علم اجمالی به حال خودش باقی است و اصلاً

انحلال پیدا نکرده است. دیگر ما می خواستیم جواب

این را بدهیم ولی وقت گذشت! هر چیزی جواب

دارد بالأخره ما آن را منحل می کنیم ما این طوری

نمی گذاریم!

اللهم صل علی محمد و آل محمد